



تهران : آذان ظهر ۱۲:۱۳ آذان مغرب ۱۷:۳۳ آذان صبح فردا ۵:۴۵ طلوع آفتاب ۷:۱۳

یكشنبه ۲۵ دی ۱۳۹۰ - ۲۱ صفر ۱۴۳۲ - ۱۵ ژانویه ۲۰۱۲ - سال نهم - شماره پیاپی ۱۴۴۲ - شماره ۵۱۸ دوره جدید - ۲۰ صفحه

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسؤل: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲
تلفن: ۸۸۸۸۰۷۱۹-۰۹
ساختمان شرق، طبقه همکف
امور مشترکین:
تلفن: ۸۸۸۱۴۲۳۰-۳۲
نمبر: ۸۸۸۱۳۷۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
تلفن: ۵-۶۶۸۱۳۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب
تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharhnewspaper.ir

پی تعارف

داوران بی‌نیاز

مینو مشیری

■ مدیر جایزه مهرگان، آن‌گونه که در روزنامه شرق حدود دو هفته پیش منعکس شد، گفته‌اند: «ما برای دآوری به‌ منتقدانی نیاز داریم که دغدغه خوراک و پوشاک و مسکن نداشته باشند. بنابراین داوران‌مان نان به کسی قرض نمی‌دهند.»

من با هیچ‌ یک از داوران قبلی یا فعلی جایزه مهرگان آشنایی ندارم و در نتیجه قضاوتی درباره آنان ندارم و نمی‌توانم داشته باشم. اما این را بیک می‌دانم که فقط «دغدغه خوراک و پوشاک و مسکن» نیست که موجب «نان قرض دادن» می‌گردد. در صحنه ادبی و به ویژه در صفحات مثلاً ادبی بعضی از مطبوعات ما دوستی‌های حسابگرانه معیار هستند، معیار قضاوت‌های پوشالی و بهبه و چه‌چه گفتن‌های دروغین. در صفحات مثلاً ادبی بعضی از روزنامه‌هایمان حلقه‌های «مافایی» وجود دارند که در مقابل معامله به مثل، فردی را، ولو بسیار میان مایه، دایم مطرح می‌کنند تا او نیز، در فرصت و جایی دیگر، آنان را مطرح کند، که می‌کند. به‌همین سادگی. در جایزه دادن‌ها نیز همیشه بی‌طرفی و بی‌غرضی و حق‌رعایت نمی‌شود. خیلی مایلم با نام و نشان و مثال‌های زنده شاهد بیاورم. اما خط قرمز روزنامه شرق این اجازه را به من نمی‌دهد. اما همه می‌دانیم روابط و ضوابط حرف اول و آخر را می‌زنند، حداقل در صفحات بعضی از روزنامه‌ها. تعریف، تعریف، تعریف. تعارف، تعارف، تعارف. تعجب، تمجید، تمجید حتی چاپلوسی به این یک به خاطر نام پدر و به آن یک به خاطر نام همسر، متداول است. مجله‌ای، به‌رדلیل، تصمیم می‌گیرد فردی را «صاحب‌نام» کند: مطالب عیدیه از او و یا درباره او چاپ می‌کند، عکسش را روی جلد می‌آورد، جایزه به او می‌دهد و خوانندگان ساداندیش کم‌کم باور می‌کنند «پدیده‌ای» را کشف کرده‌اند. البته کم نیستند آن‌هایی که دانش و درک بیشتری دارند ولی سکوت می‌کنند زیرا از نقد کردن می‌هراسند و به قول آقای دکتر ناصر فکوهی «ترجیح می‌دهند خود را با کسی درنیندازند.» اما دقیقاً اینجاست که سکوت خیانت است و نه مناعت. همین.

کاروانسرا

این‌ترفت واون‌ترفت

خلیل جوادی

شنیدم «این‌ترنتو» و «رون» هر میدارن میارن «اون‌ترنتو» جاش میدارن این همه چیز که توی «این‌ترنته» میگن به جز چنتا، بقیه‌ش چته اون‌اگه راه بیفته خالی میشه مملکت از مفسده خالی میشه مسؤلوا راستی راستی خیلی مردن به «عالمه» رایش هزنه کردن «اون‌ترنت» به خوبی‌ای که داره خودش برات ساینای خوب میاره «این‌ترنت» چیه، همش قیلتره آدم نمیتونه تو هیچ جاش بره به رب فقط بی‌خودی ناز می‌کنه تا یه دونه صفحه رو باز می‌کنه کلی باید تلاش بی‌خود کنی تا بتونی به چیزی داللود کنی «اون‌ترنت» این چیزارو نداره هر چی بخوای فوری واست میاره یه چش به هم زدن، باسرت نور می‌پردت هر جا نخواستی، با زور میگن نباید همه عادت کنی شبانه روز باهم دیگه چت کنن همه باید برن تعهد بدن تا واسه چت بهشون کد بدن اونجا چتش چیزای لوس نداره مستعرجش یکن بوس نداره نظارتم توی چنت می‌کنی سیستماتیک‌نصیحت‌می‌کنن این میشه «اون‌ترنت» ملی ما یعنی میشه عین صدا و سیما

پرش از اخبار

قلم دستغیب از حرکت ایستاد

■ **مهر:** عبدالعلی دستغیب گفت: «دیگر چشم‌هایم سوی قدیم را ندارد و درد دستم هم ایندم می‌کند مدتی هم هست که نوشن کتاب را کنار گذاشته‌ام و اگر مطلبی برای تصحیح مقالای لازم باشد، دیکته می‌کنم و دیگران آن را می‌پوشند.»

شرق

روزنامه

سرنوشت منزل و خیابان استاد بهزاد

کیومرث مسعودی

«بدون شک در عرصه هنر مینیاتور در قرن ما به جهت قدرت طرح و رنگ‌آمیزی تنها یک استاد وجود دارد و او حسین بهزاد، هنرمند ایرانی است.» این اظهارات «ژن کوکتو» هنرمند نابغه و هنرشناس برجسته فرانسوی است درباره استاد حسین بهزاد. به خاطر می‌آورم در جنوب شرقی تقاطع خیابان‌های بهزاد و کاوه عمارت سه آشکوبه‌ای بود که بر ورودی آن روی پلاکی به ابعاد ۱۲×۲۰ سانتی‌متر نام «بهزاد» به دو زبان فارسی و انگلیسی نوشته شده بود، آنجا خانه مسکونی و کارگاه و محل خلق آثار برجسته استاد حسین بهزاد مینیاتور، بزرگ‌ترین استاد نگارگری معاصر ایران بود. بهزاد در تاریخ بیست‌ویکم مهر ماه ۱۳۴۷ در ۷۴سالگی درگذشت و آن عمارت تا سال‌ها محل زندگی فرزند استاد- پرویز بهزاد- بود تا اینکه در چهارم بهمن‌ماه ۱۳۷۱، طی قراردادی پرویز بهزاد منزل مسکونی و کلیه آثار نگارگری پدر را که حدود ۳۰۰ اثر را شامل می‌شد، برای ایجاد «موزه خانه بهزاد»، به سازمان میراث فرهنگی کشور اهدا کرد. پرویز بهزاد دو سال پس از این توافق درگذشت. پس از انقلاب نام خیابان بهزاد تغییر یافته و در توافقنامه مذکور، سازمان میراث فرهنگی تعهد کرده بود که با جلب نظر شهرداری مجدداً خیابان مذکور به اسم استاد مزین شود. ولی افسوس و صد افسوس که نه تنها نام خیابان تغییر نکرده بلکه طی ۱۹ سال پس از امضای توافقنامه و واگذاری ساختمان و آثار استاد بهزاد، سازمان میراث فرهنگی کوچک‌ترین قدمی در راه احداث «موزه خانه استاد بهزاد» بر نداشته است. چندی پیش گذرم برحسب تصادف به آن محل و محله افتاد، موع درد، از اینکه چنین دست تپاول به خود گشاده‌ایم، در درونم زبانه کشید. در ورودی منزل استاد بهزاد را گل گرفته بودند، اثری از پلاک قدیمی روی در نبود و جلوی پنجره اتاق مجاور ورودی ساختمان که استاد بسیاری از آثارش را در آن خلق کرده بود آخر چیده بودند. در حیرت و منگی دیدن این صحنه از خاطرم گذشت که بر خلاف آنچه می‌گویند ما حتی ملت مرده‌پرست هم نیستیم. در زمانه‌ای که معیار



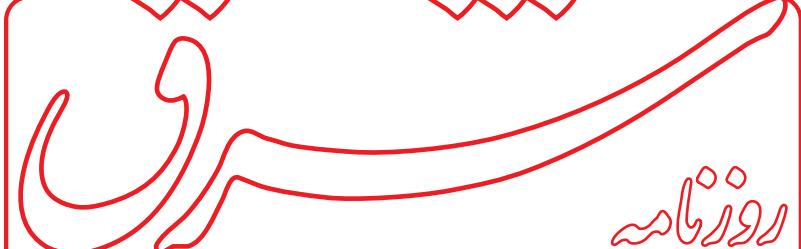
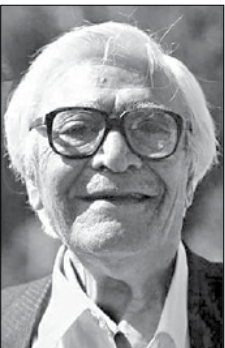
در راه احداث «موزه خانه استاد بهزاد» بر نداشته است. چندی پیش گذرم برحسب تصادف به آن محل و محله افتاد، موع درد، از اینکه چنین دست تپاول به خود گشاده‌ایم، در درونم زبانه کشید. در ورودی منزل استاد بهزاد را گل گرفته بودند، اثری از پلاک قدیمی روی در نبود و جلوی پنجره اتاق مجاور ورودی ساختمان که استاد بسیاری از آثارش را در آن خلق کرده بود آخر چیده بودند. در حیرت و منگی دیدن این صحنه از خاطرم گذشت که بر خلاف آنچه می‌گویند ما حتی ملت مرده‌پرست هم نیستیم. در زمانه‌ای که معیار

مرگ مولف

گلویش خاموش نبود؛ محمد قاضی

عرفان قانعی‌فرد

۲۴ دی ۱۳۹۰ رسید. انگار شوخی‌شوخی ۱۴(سال از آن سپیده دم دلگیر و مه‌آلود و عبوس گذشت که بغض منوچهر نوتاج را پشت تلفن شنیدم «قاضی رفت»! دلم پاره شد و تو گویی نغمه عزا بود و ماتم و «ششک غم چکید». محمدرضا باطنی درباره‌اش نوشته بود «قاضی یعنی تا شقایق هست زندگی باید کرد» و اما دیگر باغ شقایق، باغبانی چو او نداشت. آن آبا سیم، چهار سالی بود که از مراودت و معاشرت با محمد قاضی می‌گذشت. از روز اول و راه دور که تشنه‌کام به خانه‌اش در قلهک تهران رسیدم، نگاهش با جان من آشنا بود و سخنانش را «شفقت» و پنداشتم که اوست» پیر مرادی که سر به خاک راهش بسپارم. پیر صاحب‌دل، نکته‌ها داشت. غواص دریای عشق و وفا بود و طالب چشمه خورشید، «چشمه تابناک جان‌افروز». شادمانه می‌سرود و با «چه شیرین نگاه شورانگیز» به زیستن می‌نگریست با نگاهی گرم و ستایشگر به «جنبش نسیم، بانگ خروس، آواز باد و باران». بذله گفتنش هم حکایتی بود شاید نقش یک‌فریاد، گرچه زبان تکلم نداشت اما «گلویش خاموش نبود» فضای سینه‌اش پر ز صدا بود، سینه‌ای ریش زبانش خاموش مانده بود از دیرگاه اما قلمش روان. با دستگاه حرف می‌زد، صدایی آشفته و مصنوعی و موهوم اما نغمه آزادی و گلبانگ شادی. به‌دور از سالوسی و پریشان‌گویی مرسوم و تظاهر پرفریب مردمانی مسافر روزگاران، او گوهر پاک انسانیت و ادبیت را تقدیس می‌کرد و حق آزادی‌اش را. در سکوت قلمی می‌راند و ترجمه‌اش را می‌کرد و می‌خواست تارشش را پیکار بنماد و بگوید «بستن فتح بناست این پیکار» پیکاری که ثمرش را دوست و دشمن در جامعه می‌خواند. «درد ملت»، «در زیر یوغ»، «سگ کینه‌توز»، «آزادی یا مرگ»، «غروب فرشتگان»



یكشنبه ۲۵ دی ۱۳۹۰ - ۲۱ صفر ۱۴۳۲ - ۱۵ ژانویه ۲۰۱۲ - سال نهم - شماره پیاپی ۱۴۴۲ - شماره ۵۱۸ دوره جدید - ۲۰ صفحه

حسن کریم زاده

www.karimzadehstudio.com



دونلی نواز بلوچ در گذشت

موسی بلوچ دونلی نواز برجسته سیستان و بلوچستان و تنها شاگرد بازمانده شیر محمد اسپندار در مسیر روستای محل سکونتش در شهرستان نیکشهر واقع در ۱۵۰ کیلومتری چابهار با خودرو شخصی دچار سانحه شد. نام «موسی بلوچ» نخستین بار در جشنواره‌های موسیقی نواحی در کرمان شنیده شد؛ هنگامی که از پیر دونلی نواز بزرگ ایران شیرمحمد اسپندار به عنوان تنها نوازنده دونلی بی‌جانشین سخن به میان می‌آمد، حضور موسی بلوچ به نوعی موجب امیدواری نسبت به آینده و بقای این ساز محلی و خوش‌نای منطقه سیستان و بلوچستان شد.

نگاه

از شرق سیدضیاء تا شرق امروز

اسماعیل جمشیدی



■ به پیشنهاد عباس مسعودی آقای «ویلترز راید» روزنامه‌نگار غربی (احتمالاً آمریکایی) که برای تهیه چند خبر و گزارش به تهران آمده بود به موسسه اطلاعات آمد و در جمع اعضای تحریریه نشریات موسسه از تجربیات خود در این حرفه گفت. در آن جلسه من هم که نوجوانی تازه ورود کرده به عرصه مطبوعات حرف‌های بادم، شرکت داشتم. حالا دقیقاً ۵۰ سال از آن دیدار می‌گذرد، بخش‌هایی از صحبت‌های آن آقای خارجی در خاطرم مانده است، مثل:

روزنامه‌نگار شریف کسی است که به مصالح ملی کشور فکر کند. هیچ کالایی به سرعت روزنامه، باطله نمی‌شود. اگر یک جراح اشتباه کند جان یک انسان تلف می‌شود ولی اگر یک روزنامه‌نگار مرتکب خطا در پخش خبری شود، ممکن است مردم یک شهر و حتی یک کشور دچار مصیبت شوند وهزاران و گاه میلیون‌ها انسان زندگی سالم و آرام خود را از دست بدهند. (نقل به مضمون)

در طول تاریخ ۲۰۰۰ ساله مطبوعات ایران همواره سه گسره در این عرصه حضور موثر داشته‌اند؛ قدرت‌طلبان (با اهداف سیاسی) زران‌دوزان (با هدف‌های اقتصادی) و شیفتگان خدمات اجتماعی و این گروه سوم همیشه در اقلیت بوده‌اند و جالب اینکه هر سه گروه، همواره از دخالت و فشار دولتها در حرفه‌شان شکایت داشته‌اند.

اولین چهره‌شاخص گروه اول سیدضیاء بود که در یک بازی سیاسی به صدارت رسید و رئیس دولت شد و اولین بر‌خورد زنده و توهین‌آمیز با مطبوعات در حکومت صد روزه او اتفاق افتاد، یحیی ریحان شاعر و مدیر روزنامه «گل زرد» به‌سه خاطر چاپ مقاله‌ای در مخالفت با دولت روانه دارالمجانبین شد. با یحیی ریحان در اوایل دهه ۵۰ در تحریریه مجله «سپید و سیاه» همکار بودم؛ مردی محبوب و شکسته و پیر شده که پس از مهاجرت طولانی از آمریکا به تهران آمده بود و خاطراتش را در این مجله می‌نوشت. به دلیل آنچه که درباره نمایشنامه «جعفرخان از فرنگ آمده» می‌نوشتم، علاقه داشت کنار میزم بنشیند و از خاطرات خود با حسن مقدم بگوید.

روزی صحبت ما به اختلاف او با سیدضیاء کشید و از او پرسیدم چرا با وجود رفاقتی که با نخست‌وزیر داشته، چنان رفتاری با او شده است؟ گفت: البته در چاپ آن مقاله من مرتکب اشتباه شده بودم، در حرفه ما اشتباه اجتناب‌ناپذیر است ولی او که دوست و همکار من بود، نباید چنان می‌کرد که کرد.

اهالی مطبوعات همه چیز را نقد می‌کنند جز اعمال خود را و فرصت‌سوزی‌هایی که کرده‌اند. در طول تاریخ این حرفه، دوره‌های حساس بسیار داشتیم و خطاهای بسیاری تکرار شد چون نقد نشده بودیم. تنها محمدمعلی سپاسلو شاعر، هوشمندانه (اوایل دهه ۶۰) نیم نگاهی به محمد مسعود و روزنامه جنتجالی «هرد امروز» (و بعد از شهریور ۷۰) انداخت و دیگر هیچ. او به این نتیجه رسید که آنچه محمدمسعود در تیترونیسی انجام می‌داد روزنامه‌نگاری تعریف‌شده نبود.

نقد احوال روزنامه‌نگاری در ایران امری مهم و ضروری است برای سلامت این حرفه، نقد عملکرد مطبوعات، مخصوصاً در ۹۰ سال اخیر و چند دوره حساس که پشت سر گذاشتیم جای کار دارد.

کسی باید بیاید و روی این موضوع کار کند، نقد از شرق سید ضیاء تا شرق امروز را.

خبر

اعلام آگهی استخدام فضانورد جدید در ایستگاه فضایی

■ **مهر:** «نان بوربانک»، فرمانده ایستگاه فضایی بین‌المللی در یک تماس مستقیم یک آگهی غیرعادی استخدام را ارایه کرد. این فضانورد آمریکایی در یک پیام ویدیویی گفت: «من بسیار خوش‌اقبال بودم که عضو تیم ناسا شدم. اما اکنون ما به فضانوردان جدید نیاز داریم تا بتوانیم به کار خود در ایستگاه فضایی بین‌المللی و پیگیری تحقیقات علمی برای توسعه جهانی و راحتی تمام ساکنان زمین ادامه دهیم. امیدوارم که به زودی بتوانید برای رسیدن به ماجراهای جدید بین ستاره‌ای، بخشی از تیم ما شوید.» به گزارش TMNews، این درخواست غیرعادی می‌تواند به این مفهوم باشد که ناسا به سبب به پایان رسیدن برنامه فضایی شاتل و وداع با تمام مأموریت‌های ماه در بحران به سر می‌برد.

زخمه

خانه سینما و چند پرشش

خللی به جایگاه وزارت ارشاد وارد نشد و موضوع به هر حال حل‌وفصل شد هرچند که هنوز با مخالفت برخی از دوستان مشکلات این انجمن کاملاً برطرف نشده است. در این خصوص سوال این است که چرا موضوع اختلاف با خانه سینما همچون انجمن خوشنویسان بر عهده قوهضاییه گذاشته شده است؟

۴ متعاقب این‌گونه فعالیت‌های صنفی و جو متشنجی که و دوری نهاده‌ها و ارگان‌های فرهنگی و هنری از این‌گونه مسایل شده است که بدون شک رونه‌ای پسندیده و نیکو است. اما این مسایل نباید به بی‌تفاوتی و رخوت در این نهاده‌ها که در واقع باید کانون مهر و همدلی اهالی هنر باشند، منجر شود. خانه سینما و اعضای آن بیشتر از آنکه انتظار همدلی با چهره‌های سیاسی را داشته باشند از هم‌خانه‌های خود انتظار دارند نسبت به مسایل صنفی، متغلاانه برخورد نکنند، حتی اگر سخنی در انتقاد از آنها گفته شود. اما پرشش مهم در این زمینه اینجاست که موضوع خانه هنرمندان که مرکز تجمع همه این تشکیلات است در این‌باره چیست؟

۵ موضوع اختلاف وزارت ارشاد با خانه سینما با انجمن خوشنویسان، اولین با آخرین اختلاف این وزارت با نهادهای غیردولتی تحت نظارت ارشاد نیست و با کمی دقت در مسایل حقوقی پیش آمده در این دو مورد می‌توان به ضعف رسیدگی‌های حقوقی در وزارت ارشاد اذعان داشت. سوال این است که آیا نباید بخش حقوقی وزارتخانه مهمی که با فرهنگ این کشور سر و کار دارد با قوت و دقت بیشتری مسایل و مواردی را که با افکار عمومی در ارتباط است، پیگیری کند؟

■ «استادانجمن خوشنویسان ایران

رویداد

جاسوس کهنه‌کار «گئورگ وارطانیان» درگذشت

جاسوس شوروی بود که به دستور سازمان جاسوسی شوروی (ک.گ.ب) راهی ایران شد و گئورگ در آن زمان شش سال داشت. وی بعدها راه پدرش را ادامه داد و جاسوس سازمان اطلاعات و امنیت شوروی شد. وی سال‌ها در شوروی تا پیش از مرگ خود از جمله استاذان موسسه آموزشی زیر نظر سازمان اطلاعات و امنیت روسیه بود. گفته می‌شود یکی از مهم‌ترین مأموریت‌های وی تامین امنیت سران متفقین در کنفرانس تهران بوده است. از وارطانیان با عنوان یکی از صد جاسوس برتر جهان یاد می‌شود.



گئورگ وارطانیان، رئیس گروه جاسوسان شوروی در ایران در ۸۷ سالگی درگذشت. وارطانیان که با نام مستعار امیر سال‌ها در ایران زندگی کرد، همراه همسرش در دوران جنگ جهانی دوم سال‌ها برای سرویس جاسوسی شوروی فعالیت کرد. شناسایی تعداد زیادی از جاسوسان آلمان نازی و افرادی که قصد ترور سران کشورهای شوروی، انگلیس و آمریکا را در اجلاس سال ۱۹۴۳ تهران داشتند از جمله سوابق اوست. وارطانیان در شهر راستوف روسیه در سال ۱۹۴۴ در یک خانواده ایرانی‌تبار متولد شد؛ پدرش نیز